

چنگیز خان مغول

چون کار تنگ شد و هنگام نام و ننگ بوقت آنک قرض خورخور معدۀ زمین شد و جهان از ظلمت چو کلبۀ مسکین هفتاد کشتی که روزگریز را مَعَدَّ کرده بود بنه و انتقال و امتعه و رجال را در آنجا نشانند و او خود با جماعتی در زورق نشستند و مشعلها در گرفتند و مانند برق بر آب روان گشتند ... لشکر بر کناره‌های آب روان شدند و او در زورق بهر کجا که قوت کردند او بدان موضع رفتی و بزخم تیر که چون قضا از هدف خطا نمی‌کرد ایشان را دور می‌راند و کشتیها می‌دواند برین جمله تا بفناکت آمد زنجیری در میان آب کشیده بودند تا کشتیها را حایل باشد بیک زخم بروزد و بگذشت و لشکرها از هر دو طرف با او در جنگ تا بحدود جند و بار جلیغ رسید و خبر او چون بسمع الوش ایدی رسید لشکر را بر هر دو طرف جیحون بچند جایگاه بداشت و بکشتیها پل بستند و غراده‌ها بر کار کردند از ترصد و ترقب لشکر خبر یافت چون بکنار بار جلیغ کنت رسید تیقم و مفازه کرد از آب بیرون آمد و چون آتش بر باد پایان روان شد و لشکر مغول نیز دما دم او روان

۱- جامع التواریخ (ج ۱ چاپ تهران ص ۳۵۷) ، ... و بنفس خود با جماعتی مردان مرد در قزوین نشست و مشعلها برافروخته مانند برق بر آب روان گشت،

۲- جند در ساحل چپ سیر دریا (سیحون) قرار داشت. دریاچه آرال ، «دریای چند» نیز نامیده شده است. شهر جند از شهر ینی کنت (مرکز قشلاق دولت اوغوز، و امروزه باینجا جن کنت می‌گویند و خرابه‌هایش هنوز هم پسا برجاست) زیاده دور نبود و بنا بنوشته بارتولد (Turkestan, I, 135) مهاجرین مسلمانی که از ماوراءالنهر می‌آمدند در این شهر سرحدی مقیم میشدند. با ورود سلجوق و قبیله‌اش (بنظر میرسد رسیدن سلجوق باین شهر مقارن سال ۹۶۰ میلادی باشد) شهر جند، نقش بزرگی را در تاریخ بعهدہ گرفت. بعد از هجوم مغول‌ها بایران این شهر ویران گردید. برای اخبار بیشتر رک ،

شدند می‌رفتند و او انتقال درپیش کرده بچنگ تخلف می‌نمود و چون مردان شمشیرزان می‌رفت چندانک بنه مسافت می‌گرفت باز بر عقب روان می‌شد چون چند روز برین نمط مکاوحت کرد و مردان او بیشتر کشته و مجروح و لشکر مغول روز بروز زیادت می‌شد بنه ازو باز گرفتند او با معدودی چند بماند و برقرار تجلّد می‌نمود و دست نمی‌داد چون آن چند کس که با او بودند کشته شدند و او را سلاح نماند تنها با سه تیر یکی شکسته بی‌پیکان بود سه مغول بر عقب او می‌رفتند بیک تیر بی‌پیکان که گشاد داد یک مغول را بچشم کور کرد و دوی دیگر را گفت که دو تیر مانده است بعدد شما تیر را دریغ میدارم بصلاح کار شما آن نزدیک‌ترست که باز گردید و جان را نگاه دارید مغولان ازو باز گشتند و او بخوارزم رسید و باز کار رزم بسیجید و با جمعی بجانب شهر کنت آمد و شحنة که در آنجا بود بکشت و باز گشت چون در خوارزم صلاح اقامت ندید بر عقب سلطان روان شد بر راه شهرستانه بخدعت او پیوست.^۲

بعد از پخش عساکر مغول که بمنظور فتح شهرهای ماوراءالنهر بعمل آمد، چنگیز همراه پسرش تولوی برای ضبط بخارا حرکت کرد. قصبه زرنوق باندیر دانشمند

۱- جامع التواریخ (طبع برزین ج ۳ ص ۷۶)؛ ینکی کنت .

۲- تاریخ جهانگشای، ج ۱ ص ۷۱-۷۳ .

۳- شهرست در ترکستان مقابل مجرای پایین زرافشان. احتمال دارد نام بخارا مأخوذ از buxar شکل ترکی- مغولی کلمه سانسكریت Vihāra (بمعنی دیر، معبد) باشد. جوینی همین قول را در قرن هفتم نقل کرده است. طبق نوشته‌ی او (ج ۱ ص ۷۶)؛ «و اشتقاق بخارا از بخارست که بلغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ بلغت بت پرستان اینور وختای نزدیکست که معا بدایشان که موضع بتان است بخار گویند و در وقت وضع نام شهر بمجکت بوده است.»

بنظر میرسد قرن‌ها قبل از اسلام در جای فعلی بخارا شهری وجود داشته است. مؤلفین چینی (قرن پنجم میلادی) در تألیفاتشان ازین شهر بنام Nu-mi یاد کرده‌اند. اسم بخارا (چینی؛ pu-ho) اولین دفعه از طرف سیاح چینی Hsuan-Tsang (حدود سال ۶۳۰ میلادی) ذکر گردیده است. برای اخبار بیشتر رک :

تاریخ بخارا (ابوبکر جعفر نرشی متوفی ۳۴۸ هجری قمری)، چاپ تهران ۱۳۱۹ خ.

حاجب از قتل عام نجات یافت با اینحال فرمان غیر انسانی چنگیز جوانان قصبه را مجبور ساخت که نقش سپر سپاه مغول را در حمله به بخارا بعهده بگیرند. به صلاح دید خان مغول قصبه را قتلغ بالیغ نام نهادند، بعد از این طلایه دار سپاه مغول طایر بهادر توجه اش را بطرف نور معطوف ساخت. عظاملك جوینی می نویسد: «... فی الجمله ارباب نور در بر بستند و طایر بهادر رسولی فرستاد با اعلام وصول پادشاه عالم گیر و ترغیب بر انقیاد و ترك عناد و اهوای اهلای نور مختلف بود و سبب آنك وصول پادشاه جهانگشای چنگیزخان را بنفس خویش تصدیق نمیکردند و از جانب سلطان نیز احتیاط می نمودند و متردد بودند بعضی بر عیثی و ایلی راغب و قومی متمرّد و راهب تا بعد از شد آمد ایلچیان بر آن قرار دادند که اهلای نور ترتیب نزلی کنند و در مصاحبت رسولی بحضرت پادشاه وقت فرستند و اظهار مطاوعت و استیمنان بندگی و متابعت تقدیم کنند طایر بهادر نیز بدان رضا داد و بانك نزلی قناعت کرد و بر راه خود روان شد و بر آنجملت که قرار بود رسولی فرستادند و بعد از اختصاص رسل بقبول نزل فرمان شد که سُبَتای (سوبوتای) در مقدمه بنزدیک شما می رسد شهر بدو تسلیم کنید چون سُبَتای برسید امثال فرمان تقدیم نمودند و قصبه نور بدو تسلیم کرد و قرار دادند که اهلای نور بخلاص جمهور و آنچه مالابّد معاش و مصالح عمارت و زراعت باشد از اغنام و بقور قناعت نمایند و بصحرا آیند و خانها را همچنان بگذارند تا لشکر غارت کنند التزام اشارت کردند و لشکر درآمد و آنچه یافت برداشت و از قراری که رفته بود سر نتافتند و بهیچ کس از ایشان تعلقی نساخت و شست مرد را گزین کردند و در مصاحبت پسر امیر نور ایل خواجه برسبیل مدد چنانك متعارف بود بجانب دبوس^۱ فرستادند و چون چنگیزخان برسید بخدمت استقبال قیام نمودند و درخور ترغو و نزل پیش بردند چنگیزخان آن جماعت را بعاطفت پادشاهانه مخصوص گردانید و از ایشان

۱- دبوس بفتح اول بر وزن مجوس، قلعه ایست در ماوراءالنهر مابین سمرقند و بخارا؛ و بعضی گویند شخصی بوده دبوس نام که آن قلعه را بنا کرد (نقل از، برهان قاطع ج ۲ ص ۸۲۴)، باین مفهوم در حدود العالم از شهرهای ماوراءالنهر «دبوسی» آمده و مینورسکی گوید، Dabūsī همان Ziaudin (ضیاءالدین) کنونی است. (مینورسکی، حدود العالم، لندن ۱۹۳۷ ص ۳۵۲).

پرسید که مال قراری سلطان در نور چندست گفتند یک هزار و پانصد دینار فرمود که این مقدار نقد بدهند و بیرون آن تعرض دیگر نرسانند ازین جمله يك نیمه از گوشوارهای عورات حاصل آمد و باقی را بعد از یکچندی ضامن شدند و بادا رسانیدند و اهالی نور از مذلت اسر و بندگی تبار خلاص یافتند دیگر باره نور نور و نوائی گرفت و از آنجا متوجه بخارا شد و در اوایل محرم سنه سبع عشره و ستمایه^۱ بدروازه قلعه نزول فرمود ،

وزان پس سرا پرده شهریار کشیدند بردشت پیش حصار

و لشکرها بر عدد مور و مانخ فزون بود و از حصر و احصا بیرون فوج فوج هریک چون دریای در موج می رسیدند و برگرد شهر نزول می کرد و از لشکر بیرونی^۲ بیست هزار مرد بود مقدم ایشان کوک خان که می گفتند مغولی بود ازو گریخته و بسطان پیوسته و العهده علی الراوی و بدان سبب کار او بالا گرفته و امرای دیگر چون خمیدبور^۳ (برادر براق حاجب) و سونج^۴ خان و کشلی خان وقت غروب خرشید با اکثر قوم از حصار بیرون آمد چون بکنار جیحون رسیدند محافظان و طالیه لشکر برو افتادند و از ایشان اثر نگذاشتند، و روز دیگر را که صحرا از عکس خرشید طشتی نمود پر از خون دروازه بگشادند و در نفار و مکاح و بر بستند و ائمه و معارف شهر بخارا بنزدیک چنگز خان رفتند و چنگز خان بمطالعه حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد و پسر او تولی پیاده شد و بر بالای منبر برآمد چنگیز خان پرسید که سرای سلطانت گفتند خانه یزدانست او نیز از اسب فرو آمد و بر دو سه پاییه منبر برآمد و فرمود که

۱- در جامع التواریخ (طبع برزین ج ۳ ص ۸۱) و بعضی از منابع تاریخ رسیدن چنگیز به بخارا بارقام هندسی ۶۱۹ ذکر گردیده است. به نوشته ابن الاثیر (ج ۱۲ ص ۲۳۹) شهر بخارا در ۴ ذی الحجه ۶۱۶ هجری قمری به تصرف چنگیز درآمد و اراك شهر (قلعه داخلی) بعد از ۱۲ روز مقاومت تسلیم شد .

۲- نسخه ب جهانگشای اندرونی .

۳- جامع التواریخ ج ۳ ص ۸۲ ، خمیدبور ،

۴- جامع التواریخ ج ۳ ص ۸۲ ، سیونج ،

صحرا از علف خالی است اسبان را شکم پر کنند انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله می کشیدند و صنایع مصاحف بمیان صحن مسجد می آوردند و مصاحف را در دست و پای می انداخت و صندوقها را آخر اسبان می ساخت و کاسات نبیذ پیایی کرده و مغنیات شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می کردند و مغولان بر اصول غنای خویش آوازاها بر کشیده و ائمه و مشایخ و سادات و علما و مجتهدان عصر بر طویله آخر سالاران بمحافظت ستوران قیام نموده و امتثال حکم آن قوم را التزام کرده بعد از يك دو ساعت چنگز خان بر عزیمت مراجعت با بارگاه برخاست و جماعتی که آنجا بودند روان می شدند و اوراق قرآن در میان قاذورات لگد کوب افدام و قوایم گشته درین حالت امیر امام جمال الدین علی بن الحسن الرندی که مقدم و مقتدای سادات ماوراءالنهر بود و در زهد و ورع مشارالیه روی با امام عالم رکن الدین امام زاده که از افاضل علمای عالم بود طیب الله مرقد هما آورد و گفت مولانا چه حالتست، این که می بینم بیدار هست یارب یا بخواب مولانا امام زاده گفت خاموش باش باد بی نیازی خداوند است که می وزد سامان سخن گفتن نیست، چون چنگز خان از شهر بیرون آمد بمصلای عید رفت و بمنبر برآمد و عاظم شهر را حاضر کرده بودند فرمود که ازین جملت توانگران کدامند دو یست و هشتاد کس را تعیین کردند صد و نود شهری و باقی غریبان نود کس از تجار که از اقطار آنجا بودند بنزدیک او آوردند خطبه سخن بعد از تقریر خلاف و غدر سلطان چنانک مشبع ذکر یست در آن آغاز نهاد که ای قوم بدانید که شما گناههای بزرگ کرده اید و این گناههای بزرگ بزرگان شما کرده اند از من پرسید که این سخن بچه دلیل می گویم سبب آنک من عذاب خدا ام اگر شما گناههای بزرگ نکردی^۱ خدای چون من عذاب را بسر شما نفرستادی و چون ازین نمط فارغ شد الحاق خطبه بدین نصیحت بود که اکنون مالهایی که بر روی زمین است تقریر آن حاجت

۱- مرحوم قزوینی توضیح دادند، متن تصحیح قیاسی است، و استعمال هیأت و کردتی، برای شرطیه ماضی در آن عصر خصوصاً در خراسان خیلی شایع بوده است، برای اخبار بیشتر رک، بمقدمه قزوینی بر تذکره الاولیاء شیخ عطار طبع مستر نیمکسن .

نیست آنچه در جوف زمین است بگویند بعد از آن پرسید که امان و معتمدان شما کیستند هر کس متعلقان خود را بگفتند باسم باسقاقی باهر کس مغولی ویزکی تعیین کرد تا کسی از لشکریان ایشان را تعرضی نرساند و از روی بی حرمتی و انزال بدیشان تعلقی نمی ساختند و مطالب مال از معتمدان آن قوم می رفت و آنچه می دادند بزیادتی مثله و تکلیف مالایطاق مؤاخذه نمی کردند و هر روز وقت طلوع نیر اعظم موکلان جماعت بزرگان را بدرگاه خان عالم آوردندی، چنگر خان فرموده بود تا لشکریان سلطان را از اندرون شهر و حصار برانند چون آن کار بدست شهریان منعذر بود و آن جماعت از ترس جان آنچه ممکن بود از محاربه و قتال و شبیخون بجای می آوردند فرمود تا آتش در محلات انداختند و چون بنای خانهای شهر تمامت از چوب بود بیشتر از شهر بچند روز سوخته شد مگر مسجد جامع و بعضی از سرایها که عمارت آن از خشت پخته بود و مردمان بخارا را بچنگ حصار رانند و از جانبین تنوره جنگ بتفکید از بیرون منجنیقها راست کردند و کمانها را خم دادند و سنگ و تیر پُران شد و از اندرون عرّادها و قارورات نفط روان مانند تنوری تافته که از بیرون بکوهها^۱ هیمهای درشت مدد می فرستند و از جوف تنور شررها در هوا ظاهر می شود روزها برین جملت مکاوحت کردند و حصاریان حملها می آوردند و بتخصیص کوک خان که بمردی گوی از شیران فر ر بوده بود مبارزتها می کرد و در هر حمله چند کس می انداخت و تنها لشکر بسیار را باز می راند تا عاقبت کار باضطرار رسید و پای از دست اختیار بگذشت و آن جماعت بنزدیک خالق و خلاق معذور شدند و خندق بحیوانات و جمادات انباشته شد و بمردان حشری و بخاری افراشته فسیل باز گرفتند و در قلعه آتش در زدند و خانان و قواد و اعیان که اعیان زمان و افراد سلطان بودند و از عزّت پای بر سر فلک می نهادند دستگیر مذلّت گشتند و در دریای فنا غرق شدند، و از فنقلیان از مردینه بیالای تازیانه زنده نگذاشتند و زیادت از سی هزار آدمی در شمار آمد که کشته بودند و

۱- و محتمل است صواب «بکوها» باشد یعنی بگودیها و حفرها (جهانکشی، ج ۱ ص ۸۲)

صغار اولاد و اولاد کبار و زنان چون سرو آزاد آن قوم برده کردند و چون شهر و قلعه از طغاة پاک شد و دیوارها و فسیل خاک گشت تمامت اهالی شهر را از مرد وزن و قبیح و حسن بصرای نمازگاه رانندند ایشانرا بجان ببخشید جوانان و کهول را که اهلیت آن داشتند بحشر سمرقند و دیوسیه نامزد کردند و از آنجا متوجه سمرقند شد و ارباب بخارا سبب خرابی بنات اللعش وار متفرق گشتند و بدیهها رفتند و عرصه آن حکم قاعاً صفصفاً گرفت ، و یکی از بخارا پس از واقعه گریخته بود و بخراسان آمده حال بخارا ازو پرسیدند گفت آمدند و کنند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند جماعت زیرکان که این تقریر شنیدند اتفاق کردند که دربارسی مोजتر ازین سخن نتواند بود و هرچه درین جزو مسطور گشت خلاصه و ذنابه آن این دوسه کلمه است که این شخص تقریر کردست.^۱

به تحقیق چنگیز خان جز زبان مادریش بزبان دیگری آشنا نبوده است در حالیکه در جهانکشی ملاحظه شد که چنگیز بعد از فتح بخارا بالای منبر مسجد رفت و خطاب به خلق خودش را فرستاده خداوند و عذاب خدای بزرگ خواند .

مورخ جوینی بدون توجیه و تفسیری درباره این حادثه با صراحت تمام صحبت کرده است. ما غیر از جهانکشی، سه منبع معتبر دیگری در دست داریم که مؤلفین آنها آثارشان را قبل از جوینی تدوین کرده اند. مؤلفین این منابع با ارزش که ذکرش در قبل آمد، اخباری درباره فتح بخارا داده اند که شایان توجه است منتها در هیچ جا اشاره ای به نطق چنگیز در این شهر نشده است .

چنگیز بعد از تصرف بخارا توجه اش را بطرف سمرقند^۲ معطوف ساخت. بین راه

۱- جهانکشی جوینی، ج ۱ ص ۷۸-۸۳ .

۲- سمرقند با کاف بروزن و معنی سمرقند است و آن شهری باشد در ماوراءالنهر که کافد خوب از آنجا آورند و سمرقند معرب آنست و معنی ترکیبی آن ده سمر است... (نقل از: برهان قاطع باهتمام دکتر محمد معین ج ۲ ص ۱۱۶۵) معرب آن سمرقند و سمران (بضم اول) رك ، معجم البلدان . پهلوی Samarkand ، یونانی Marákanda ریشه جزو اول سمر تاکنون معلوم نشده و جزو دوم kand ، از پارسی باستان - kanta ، سندی kanp (شهر). مشتق از -kan (کندن). رك ، مارکوارت. شهرستانهای ایران شهر ص ۲۶ .

سمرقند، فرمان محاصره، سرپل و دبوسیه که قبول اطاعت نکرده بودند صادر گردید .
 سلطان علاءالدین محمد با فرستادن صد و ده هزار مرد ، پادگان شهر سمرقند
 را تقویت نموده بود^۱. همانطور که در استحکام حصار شهر سعی وافری بعمل می‌آمد، برای
 تدافع از قلعه داخلی نیز تدبیرهای مهمی اتخاذ میگردید. جوینی گوید: «چنگیزخان
 چون با ترار رسید و آوازه استحکام حصار و قلعه و غلبه لشکر سمرقند در آفاق و اقطار
 منتشر بود و همه کس بر آنک سالها باید تا شهر مستخلص شود تا بدز چه رسد»^۲
 چنگیز بعد از رسیدن به حصار شهر سمرقند، سپاه مغول را از مقابله و مقاتله
 نهی نمود . در اینجا بود که لشکریان مغول بعد از فتح و ظفر که در نقاط ماوراءالنهر
 نصیبشان گشته بود به چنگیز پیوستند^۳. با احتمال قوی با تشکیل شورای جنگی، و عیان
 شدن عقب نشینی سلطان محمد و گذشتن او از جیحون، فرمان خان مغول سوبوتای و جبهه
 نوپان که از سرداران مجرب مغول بحساب می‌آمدند مأموریت یافتند که با سی هزار مرد
 برای دستگیری سلطان از جیحون بگذرند^۴.

بقیه دارد

- ۱- جهانگشای، ج ۱ ص ۹۱؛ جامع التواریخ (چاپ تهران)، ج ۱ ص ۳۶۲؛ ابن الاثیر،
 ج ۱۲ ص ۲۳۸؛ ابوالفرج، ص ۴۰۸ .
 - ۲- جهانگشای، ج ۱ ص ۹۱ .
 - ۳- جهانگشای، ج ۱ ص ۹۱؛ ابن عبری (Bar Hebraeus)، ص ۴۴۴ .
 - ۴- بنو شته نسوی (سیرت سلطان جلال الدین ص ۶۵)؛ [چنگیزخان] یعه نوین و سیتی
 بهادر را با سی هزار مرد جنگی از جیحون بگذرانید، و بر صوب خراسان روانه گردانید، تا گرد
 شهرها و ولایات برآمدند، و چندان خون ریختند و غارت انگیختند که ضیاع بضایع پیوست و زراعه
 طعمه سیاع و ضباع گشتند .
- پطروشفسکی (تاریخ ایران ج ۲ ص ۳۵۶-۳۵۷) می‌نویسد: «سواران جبهه و سوبوتای که
 محمد خوارزمشاه را تعقیب می‌کردند نخستین مغولانی بودند که وارد خراسان شد. این گروه از شمال
 ایران عبور کردند و همه جا را ویران و غارت کردند و محدود قفقاز رسیدند و شیروان و بخشی از
 گرجستان را تاراج کردند و مردم قپچاق (پولووتسها را) تار و مار ساختند و در صحراهای جنوب
 روسیه رخنه کردند و در سال ۶۲۰ هجری قمری (۱۲۲۳ م) در کنار رود کالک افواج شاهزادگان
 روسی را منهزم کردند و دریای خزر را از سوی مغرب دور زده به قوای عمده چنگیزخان که به
 مغولستان باز میگشت پیوستند».